مدت: 5/41 دقيقه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

عرض شد که شيخ اعظم قدس‌سره فرموده‌اند که در مواردي که منشأ يعني مورد شبهه‌ي حکميه‌ي ما وجوب تخييري باشد در آن موارد برائت جاري نمي‌شود. و هم‌چنين در پايان فرموده‌اند آن‌جايي هم که مورد شبهه‌ي ما وجوب کفائي باشد در آن مورد هم برائت جاري نمي‌شود. بنابراين جريان برائت بر حسب ظاهر عبارت شيخ مال وجوب تعييني است نه تخييري و مال وجوب عيني است نه کفائي؛ اين ظاهر عبارت شيخ اعظم. عرض شد که وجوب تخييري داراي صوري است که شش صورت را بيان کرديم، حالا همين صور سته که درباره‌ي وجوب تخييري بود، همين صور سته را در مورد وجوب کفائي هم و شک در وجوب کفائي هم قابل تصوير هست؛ حالا باز براي اين‌که ممکن است سهوي رخ داده باشد، ديروز نمي‌دانم رخ داده يا نه؟ احتياطاً عرض بکنم که آن را تکرار مي‌کنيم تا نظيرش را بگوييم در شبهات، در مورد واجب کفائي هم هست.

 صورت اول در واجب تخييري اين بود که شک مي‌کنيم يک فعلي آيا وجوب تخييري دارد يا نه اصلاً وجوب ندارد بلکه يک امر مباحي است مثلاً، حالا اباحه را هم بالمعني الاعم بگيريم، يعني خلاصه پاي حرمت در کار نيست، آيا اين وجوب تخييري دارد يا ندارد؟ متمحض است شک ما در همين، ولي يقين داريم که اصلاً وجوب تعييني حتماً ندارد، آنش براي‌مان مسلّم است، شک داريم روي اين فعل شارع وجوب تخييري جعل کرده است يا جعل نفرموده است؟ مثل اين‌که شک داريم که اگر کسي ارتماس کند در روز ماه مبارک رمضان، در آن‌جا مي‌دانيم تعييناً کفاره‌اي بر او نيست، اگر باشد يک کفاره‌ي تخييري است؛ بنابراين شک مي‌کنيم که آيا در اين مورد شارع وجوب کفاره‌ي تخييري بين کذا و کذا و کذا را جعل کرده است يا جعل نکرده است؟ اين صورت اول؛ که اين‌جا اين صورت لا اشکال در اين‌که بايد بگوييم که برائت جاري مي‌شود و اگر ظاهر عبارت شيخ اعظم اين صورت را هم مي‌گيرد به حسب ظهور بدوي و ابتدائي، بايد گفت که مقصود ايشان نيست و انصراف دارد عبارت به تعبير آقاضياء يا به قرينه‌ي تعليلي که فرموده بود ديروز توضيح داديم، به آن قرينه بگوييم اين صورت مقصود ايشان نيست.

 حالا همين صورت که ما در وجوب تخييري تصوير کرديم، همين صورت نظيرش در وجوب کفائي هم قابل تصوير است. يعني اصلاً شک مي‌کنيم به نحو شبهه‌ي بدويه، که آيا فلان فعل به نحو وجوب کفائي بر ما لازم است يا لازم نيست؟ به نحو وجوب کفائي بر ما لازم هست يا لازم نيست؟ يک کاري، مثلاً فرض کنيم شک مي‌کنيم به نحو شبهه‌ي حکميه که آيا تشکيل حکومت اسلامي در عصر غيبت بر ما واجب است يا واجب نيست؟ مسلّم يقين داريم وجوب عيني نيست که بر زيد يا عمر خاص باشد، اگر باشد وجوب کفائي است؛ حالا «من يجب عليه» فرض کنيد فقهاي ذوي القدره باشند، هرچه باشند، ولي مسلّماً يک شخص خاص نيست، اگر باشد وجوبش کفائي است؛ حالا اگر دليلي پيدا نکرديم قهراً فقيه به نحو شبهه‌ي حکميه‌ي کفائيه‌، شک مي‌کند که آيا تشکيل حکومت اسلامي به نحو واجب کفائي بر فقها يا بر عدول مؤمنين يا بر حتي فساق‌شان يا بر مردم، بالاخره اين جعل شده است يا جعل نشده است؟ و يقين دارد وجوب تعييني اين‌جا نيست، اگر تعييني باشد مال ائمه(ع) است، مال معصومين است. وجوب کفائي اگر براي غير از آن‌ها باشد حتماً وجوبش تعيين نيست که به زيدبن ارقم به‌خصوص گفته شده باشد تو بايد اين کار را بکني، اگر باشد وجوب کفائي است.

 اين صورت اگر باز مقصود شيخ اعظم(رض) اين است که اين صورت برائت جاري نمي‌شود، اين هم خيلي مستبعد است که شبهه را بگويي برائت جاري نمي‌شود، چرا نمي‌شود؟

س: حاج آقا دليل فرمايش شيخ اين‌جا جاري مي‌شود اصلاً؟

ج: قرينه قرار داديم ديگر...

س: نه، اصلاً نفس اين دليل ايشان اصلاً در اين‌جا جاري نمي‌شود.

ج: نفس کدام دليل؟

س: نفس دليل شيخ که مي‌فرمود منساق ادله‌ي برائت اين است که برائت مي‌گويد آن چيزي که اگر واجب باشد تعين دارد لولا اگر عمل به آن نکنيم و عقوبت دارد، آن احتمال را من برمي‌دارم؛ و الان در مورد مثلاً ارتماس ما هم شک داريم اگر مثلاً کفاره داشته باشد کفاره‌ي تخييري بين دو طرفه اگر هر دو طرف را من عمل نکنم يقين دارم که عرضم خدمت شما که...

ج: آن جوابش است اما تقرير کلامش ممکن است در ذهن شريف شيخ...

س: نه اين تقرير کلام شيخ اصلاً اين‌جا نمي‌آيد، اين از آن اقسامي است که اتفاقاً اگر عمل نکنم يعني چي؟ يعني اگر احتمال بدهيم ارتماس کردن در حالت روزه کفاره دارد يا اين است يا اين؛ و اگر هر دو را علي نحو التخيير هر دو را عمل نکنم قطعاً عقوبت مي‌شوم؛ پس ادله‌ي برائت را مي‌گيرد. کجاست که نمي‌گيرد؟ آن احد الاطراف واجب مخير است، احد اطراف واجب مخير را که من شک دارم، چون اگر عمل نکنم مي‌دانم واجب معيني هست آن را مي‌روم عمل مي‌کنم، آن‌جاها را مي‌گويد که خودتان فرموديد مورد چهارم مثلاً، مورد اول اصلاً دليل ايشان نمي‌گيرد ...

ج: مورد اول يعني اين؟

س: همين جا که من الان شک دارم اگر ارتماس بکنم آيا واجب مخيري بين صوم ستين و اطعام ستين وجود دارد يا وجود ندارد؟ که اگر هر دو وجود داشته باشد و هردو را من ترک بکنم آن‌وقت قطعاً عقوبت مي‌شود، پس برائت مي‌آيد.

ج: ببينيد آن‌هايي که کلام شيخ اگر در ذهن شريف شيخ اين‌جور باشد و فرمايشش را اين‌‌‌جور بخواهيد تقرير بفرمايد که من به همان «صوم ستين يوماً» نگاه که مي‌کنم اين جوري نيست که من بايد به آن ملتزم باشم متعيناً و اگر انجام ندهم عقوبت داشته باشم؛ چون مي‌توانم اگر اين را انجام ندهم و آن عِدل آخر را انجام بدهم که هم چيزي نيست، آن يکي را هم که نگاه مي‌کنيم همين‌طور است؛ پس بنابراين ادله نه اين را مي‌گيرد نه آن را مي‌گيرد.

س: اما اگر در هردو آن....

ج: حالا بله، آن جواب فرمايش شيخ است که بزرگان هم دادند مثل آقاي سيد يزدي قدس‌سره در حاشيه همين جور تقرير کرده فرمايش شيخ را ولي بعد اشکال کرده، فرموده درست است اين تکي که نگاه مي‌کني همين‌جور است اما اصل اين وجوب را مي‌تواند بالمرّه ترکش کند؟ امتثالش نکند؟ پس بنابراين اين اصل جامع کانّه، اصل الوجوب گردن‌گير من است، متعين است که آن را انجام بدهم منتها امتثالش به اين است که يا اين را انجام بدهم يا او را انجام بدهم. البته اين‌جا عرض کردم ما وارد بحثش نشديم به‌خاطر اين‌که بحث دامنه‌داري است از حيث اين‌که حل اين مسأله توقف دارد بر تصوير ما در واجب تخييري، که ما واجب تخييري را چه‌جور تصوير مي‌کنيم؟ چون يک مبنا در واجب تخييري اين است که دوتا وجوب مشروط وجود دارد؛ «هذا واجبٌ ان ترکت ذاک» پس يک وجوب روي اين است منتها مشروط است به اين‌که آن يکي را ترک کنيم. يک وجوب هم روي آن است «هذا واجب عليک ان ترکت» دوتا وجوب تعييني، يک تصوير در باب واجب تخييري که اصلاً واجب تخييري خودش واجب تخييري را ما تصور نمي‌کنيم، تعقل نمي‌کنيم. بله، ما دوتا واجب تعييني مشروط تعقل مي‌کنيم که «هذا واجبٌ تعيينا ان ترکت ذاک»، آن هم «واجبٌ تعييناً ان ترکت هذا» دوتا وجوب تعييني است منتها مشروط است، اين را آقايان ازش تعبير مي‌کنند به تخيير؛ چون اغلب آدم مخير مي‌شود...، ولي آن مجعول شارع وجوب تخييري نيست، اصلاً وجوب تخييري تعقل ندارد، آن مجعول شارع وجوب تعييني است منتها وجوب تعييني مشروط در اين طرف، وجوب تعييني مشروط در اين طرف؛ اين يک تصوير.

يک تصوير ديگر اين است که وجوبات تخييريه آن هم تعيين است باز، اما شارع حکم را مي‌برد روي جامع، احدهما، مي‌گويد «يجب احد الامرين» پس نه روي خصوص اين وجوب مي‌رود، نه روي خصوص اين وجوب مي‌رود، روي عنوان جامع بين اين دوتا که «احد الامرين» باشد؛ حالا باز آن احدهما، احدهماي عنواني يا احدهماي مصداقي و خارجي، اين هم يک مطلب.

تصور سوم که تصور آقاضيا هست اين است که نه، ما اصلاً يک سنخ وجوب داريم که مشحوب؟؟ به جواز ترک هست، به يک نحو جواز ترک است؛ يعني جواز ترک بالمرّه نداريم که با وجوب ناسازگار باشد، اما جواز ترک هرکدام الي آخر را داريم، اين هم يک نحو است که حالا باز اين مي‌تواند يا اين‌که اين‌ها يک ظاهرسازي‌هايي است، اين‌ها بحث‌هاي مهمي است که در واجب تخييري وجود دارد. آن مباني در اين‌که اين‌جا بايد چه بگوييم تأثير دارد که آيا برائت جاري مي‌شود؟ برائت جاري نمي‌شود؟ و بايد چه گفت در اين؟ از اين جهت چون اين بحث احتياج به آن مباني دارد «علي کل المباني» بايد حساب بکنيم، آن هم کل صور سته را بايد حساب بکنيم بحث بسيار طولاني است فلذا گفتم دو سه هفته طول مي‌کشد. اين را مي‌گذاريم براي همان‌جايي که بعداً بزرگاني مثل محقق خوئي در آن‌جا تفصيلاً بحث کرده، محقق شهيد صدر هم آن‌جاها تقريباً بحث کرده، خود مرحوم شيخ اعظم هم باز آن‌جا يک مقداري بحث فرموده، فلذا چون اين بحث خيلي طولاني است و ديگر حالا اين فرصت آخر سال به ما اجازه‌ي آن طولاني را نمي‌دهد که حقش را ادا کنيم، گفتيم بحث را مي‌گذاريم براي آن‌جا. پس اين حالا در مورد پس وجوب کفائي هم شيخ آن صورت اول وجوب کفائي که نظير شقّ اول وجوب تخييري شد، آن‌جا هم چرا برائت جاري نمي‌شود؟ روشن است که برائت جاري، من الان شک دارم آيا فرض کنيد ادله‌ي لفظيه، عقليه، هيچي نبود، اجماع، کذا، هيچي نبود براي اين‌که تشکيل حکومت در عصر غيبت واجب است يا واجب نيست به نحو وجوب کفائي؟ يا تشکيل نماز جمعه، بايد يک کسي بيايد نماز جمعه را تشکيل بدهد يا نه؟ کسي ممکن است بگويد آره، واجب کفائي است، يک نفري بايد بيايد بالاخره امامت جمعه بکند نماز جمعه تشکيل بشود؛ اگر شک کرديم دليل نداشتيم «رفع ما لا يعلمون» اين چرا نمي‌گويد؟ اين يک وجوبي است که ما نمي‌دانيم آن را؛ «ما حجب الله» چرا نگيرد او را؟ «قبح عقاب بلا بيان» اگر قائل شديم چرا نباشد اين‌جا؟ بنابراين واضح است که اين صورت جريان ادله چه عقليه، چه نقليه مي‌شود و فلذاست که اگر عبارت شيخ اعظم به حسب ظاهر وقتي انسان مراجعه مي‌کند بدواً يک اطلاقي دارد که اين صورت را هم مي‌گيرد بايد گفت که اين مراد ايشان نيست و انصراف دارد لوضوح المطلب؛ اين صورت اول. صورت ثاني...

س: به همين صورت در وجوب تخييري هم برائت شد ديگر؟

ج: بله؟

س: براساس سه فرض هم برائت مي‌شود همين در وجوب تخييري؟

ج: تخييري بله، اين صورت اول است فعلاً.

س: صورت اول.

ج: بله.

اما صورت دوم و شقّ دوم در تخييري؛

در شق دوم تخييري اين بود که احتمال مي‌دهد اين فعل يک وجوب تخييري داشته باشد، احتمال مي‌دهد، ولي در کنارش احتمال مي‌دهد وجوب تعييني هم داشته باشد؛ فارق اين شقّ دوم با شقّ اول اين است که آن‌جا احتمال وجوب تعييني نبود، يقين داشت وجوب تعييني ندارد، اگر باشد فقط يک وجوب تخييري است؛ اين شقّ از اين، در کفايه هم همين است، که در قسم ثاني مي‌گويد احتمال مي‌دهم اين‌جا يک وجوب کفائي وجود داشته باشد، يکي از افراد انجام بدهد مثلاً کفايت مي‌کند؛ اما در عين حال در کنار اين احتمال هم مي‌دهد که وجوب تعييني داشته باشد. مثلاً يک کسي خودش را اعلم علماء مي‌داند درست؟ مي‌گويد که اين من احتمال مي‌دهم مثلاً همين تشکيل حکومت بر يکي از فقها لازم است حالا ولو اعلم نباشد، فقيه جامع‌الشرايط، احتمال هم مي‌دهم تعييناً بر اعلم واجب باشد. پس بنابراين اين‌جا اين‌جور نيست که قاطع باشد وجوب تعييني ندارد، حالا خودش را هم اعلم نداند اين کبري را که حساب مي‌کند، اين مسأله را که حساب مي‌کند، که وقتي فقهايي وجود دارند در بين آن فقها اعلم هست، غير اعلم هم وجود دارد، آيا اين تشکيل حکومت به نحو واجب کفائي بر همه‌ي اين‌ها است يا نه، شارع شايد تعييناً به اعلم مي‌گويد تشکيل بده؛ پس بنابراين اين هم شقّ دوم بود که در واجب کفائي مي‌گوييم که همين در واجب تخييري هم بود، در واجب تخييري هم اين‌جوري بود که احتمال مي‌دهم يکي از اين دوتا، يعني به اين معنا، اين فعل و اين فعل وجوب تخييري داشته باشد يا اين فعل الف متعيناً بر من واجب باشد؛ چطور آن‌جا اين احتمال را مي‌داديم؟ اين‌جا هم نظير همان است؛ اين‌جا برائت جاري مي‌شود يا برائت جاري نمي‌شود، ظاهر همين است که اين‌جا هم برائت جاري مي‌شود ولي به وضوح آن قبلي نيست و بحث‌هايش هم ان شاالله...، چون در واجب کفائي هم تصوير واجب کفائي هم اقوالي است ديگر، همان‌طوري که در بحث واجب کفائي گفته شده باز اين تصميم‌گيري‌هاي اين‌جا مبني است بر اين‌که مبناي‌مان در واجب کفائي چه‌جوري است؟ و نحوه‌ي تقرير فرق مي‌کند.

س: هر شکي داشته باشيم، هرچيزي داشته باشيم، هر تصويري داشته باشيم چه واجب کفائي، چه واجب تخييري، چون در اصل وجوب شک داريم برائت است ديگر.

ج: شما اين‌جوري مي‌فرماييد ولي يک کسي مثل شيخ اعظم فرموده نه.

س: حاج آقا در کدام طرف برائت جاري مي‌شود؟ در اصل وجوب که شک نداريم، مي‌دانيم واجبي هست که....

ج: نه، نه، نه، احتمال است، اين‌جا ببينيد شقّ اول و دوم اين است که ما علم اصلاً نداريم؛ در شقّ اول اصلاً علم نداريم فقط احتمال مي‌دهيم اين يک وجوب تخييري اين‌جا باشد شايد هم نباشد، و احتمال تعيينيت هم نمي‌دهيم؛ در شقّ دوم هم احتمال مي‌دهيم وجوب تخييري باشد، احتمال تعيينيت هم مي‌دهيم اما علم نداريم، شايد هيچ‌کدام هم نباشد. درست؟ نظر شما اين است که اين هم برائت جاري مي‌شود اشکالي ندارند، نظر قوي‌اي هم هست اما منصور هست يا نه؟ بحث آن آخر است.

در واجب کفائي شقّ دوم هم چي هست؟ همين است، من احتمال مي‌دهم، همان مثالي که زدم، فقيه شک مي‌کند که آيا واجب است تشکيل دادن حکومت اسلامي بر فقها؟ اعلم و غير اعلم به نحو وجوب کفائي که يکي‌شان بايد متصدي بشود و برپا کند؟ و يا اين‌که در کنار اين احتمال مي‌دهد بر خصوص اعلم شايد واجب تعييني باشد ولي درهرحال علم هم ندارد مي‌گويد شايد هيچ‌کدامش هم نباشد؛ در عصر غيبت هيچ‌کدامش نباشد، نه کفائي و نه تعييني بر اعلم، هيچي نباشد، «کما قد يقال»؛ اين هم صورت دوم.

صورت سوم، صورت سوم و شقّ سوم اين است که...

س: فرمايش‌ نظر خودتان چي شد استاد؟

ج: بله؟

س: نظر خود حضرتعالي چي هست اين‌جا؟ برائت؟

ج: قوت دارد برائت، بله، مي‌‌گوييم بله، تکليف بالاخره مشکوک است ديگر علي‌اي‌حال تکليف مشکوک است.

س: ما برائت به نسبه‌ي به اصل تخييريت شما اجرا مي‌کنيد يا به نسبه‌ي به اصل وجوبي که...

ج: به نسبه‌ي به اصل وجوب.

س: آن‌که اصلاً تخرييت نيست

ج: نه مي‌دانم ديگر...

س: ...

ج: بالاخره ببينيد اين وجوب تأثيرات...

س: حرف شيخ متين است حاج آقا، مي‌گويد به نسبه‌ي به تخييريت...

ج: اين وجوب هرجور شما از اقسام ثلاثه تصوير کنيد همين‌جور است، درست؟ در تخييري‌اش همين‌جور است؛ اين وجوب مشروط دارد يا ندارد؟ دليل که ندارم؛ برائت، اين هم وجوب مشروط دارد دليل که ندارم؛ برائت. اگر تصوير اول بگيري خيلي واضح است، چون هيچ فرقي با آن‌جاها نمي‌کند، با همان که تعييني است در تصوير اول اگر گفتي هيچ فرقي با آن‌جا نمي‌کند. اگر هم بگويي وجوب رفته روي احدهما شک دارم رفته يا نه؟ پس باز هم برائت جاري مي‌شود. اگر بگويي که نه، يک نحو وجوب خاصي است ... به يک نحو ترخيص است اما يک نحو خاصي که با اصل وجوب ناسازگار نباشد که آقاضيا مي‌فرمايد، باز هم نمي‌توانم چنين وجوبي را شارع جعل کرده يا نه؟ «رفع ما لا يعلمون» مي‌گيرد و همه‌ي آن‌ها هم مي‌گيرد.

س: پس اين طور که مي‌فرماييد ظهور بدوي مانند آن نداريم، درنهايت مي‌فرمايند هيچ شبهه‌اي ندارد.

ج: اين‌ها؟

س: بله

ج: نه، يک جاهايي‌اش ممکن است حالا يک مقدار غلق داشته باشد که شيخ به‌خاطر آن در اين مطلب افتاده و الا ...

س: ...

ج: حالا مي‌گويم ديگر حالا شما هي داريد وارد همان مسائل مي‌شويد که نمي‌خواهيم وارد آن‌ها بشويم.

س: نه، وجه ادله‌ي برائت را عرض مي‌کنم.

ج: همان ادله‌ي برائت ديگر، همين ادله‌ي برائت بود.

پس شيخ هم ديروز يادم رفت در بحث عرض کنم، به بعضي از دوستان که اين‌جا تشريف ‌آوردند عرض کردم که شيخ عبارتش کأنّ ناظر است به ادله‌ي لفظيه، چون مي‌فرمايد الظاهر اين است و هر چه از ادله‌ي دليل عقلي که قبح عقاب بلا بيان باشد نفرموده .....

س: چون آن ظاهراً شبهه‌اي ندارد ....

ج: لااقل بايد اين‌جا اگر شبهه ندارد اشاره مي‌فرمود که بله، دليل برائت عقلي جاري است، نفرمودند، ولي از جهت ادله‌ي لفظيه‌ ما دغدغه داريم يا مي‌گوييم نمي‌گيرد؛ جاي اين بود که اين تنبّه را بدهند.

و اما صورت سوم و شقّ سوم:

شقّ سوم اين است که شک دارد اين‌جا وجوب در تخييري اين بود که شک دارد اين واجب تعييني است يا تخييري؟ پس شک در وجوب تخييري دارد و احتمال هم مي‌دهد که تعييني باشد؛ ولي ما به ‌الامتيازش با دو صورت قبل اين يقين به اصل وجوب دارد اين‌جا، مي‌داند يک وجوبي اين جا هست فلذا فرقش با قبل اين است. آن‌ها ما مي‌گفتيم مثلاً وجوب را نمي‌داند، برائت جاري کند. اين جا مي‌داند يک وجوبي آمده؛ يک وجوب، جنس الوجوب را مي‌داند آمده، مي‌داند مثلاً اگر فلان کار انجام شد، اين جنس وجوب اين که اين کفاره را بايد بدهد مثلاً صوم ستين يوماً را مي‌داند آمده، يک وجوب اين جا آمده اما نمي‌داند اين وجوب فقط روي صوم ستين يوماً رفته يا يک عِدل هم دارد که اطعام ستين مسکيناً باشد که اگر عِدل داشته باشد وجوبش مي‌شود تخييري، اگر عِدل نداشته باشد وجوبش مي‌شود چي؟ تعييني؛ پس اصل وجوب را مي‌داند. شکّ... الان از او هم بپرسي وجوب اين جا چيه آقا؟ تخييري است؟ مي‌گويد نمي‌دانم، شکّ دارم، ممکن است تخييري باشد، ممکن هم هست تعييني باشد. اين، ولي اصل اين که يک وجوبي در اين جا هست مي‌دانم، خلافاً لصورتين السابقتين که اصل وجوب آن جاها، آن هم مشکوک بود. آن جا احتمال اگر باشد اين جوري است. اين جا نمي‌گوييم اگر باشد، اين جا مي‌گوييم حتماً هست ولي اين موجود را نمي‌دانيم چگونه است؛ تخييري است يا تعييني است؟ اين را داشتيم ديگه در تخيير. حالا نظير همين در چي هست؟ در شکّ در وجوب کفائي هم وجود دارد و تصويرش هم اين است‌ مي‌گويد که آقا من مي‌دانم که يک وجوبي در اين جا متوجه شده؛ اين را مي‌دانم، اما نمي‌دانم اين وجوبي که الان متوجه شده است، اين عيناً به من متوجه شده يا به اين گروه متوجه شده؟ يا نه، متوجه شده به اين، به خودم و ديگران يا به اين گروه و گروه‌هاي ديگر، اين را، حالا مثلاً فرض کنيد که مثالي براي اين، حالا من ببينيم در فقه چنين مثالي داريم که، مي‌داند الان يک تکليفي متوجه شده،

س: ؟؟تشکيل حکومت اسلامي واجب است.

ج: بله؟

س: تشکيل حکومت اسلامي واجب است.

ج: بله.

حالا اعلم، مي‌گويد اعلم، من مي‌دانم که تکليف مسلَم به اين اعلم تعلق دارد براي اين که چرا؟ اين که مسلم است يک وجوبي اين جا هست؛ مي‌دانيم در عصر غيبت، مي‌دانيم در عصر غيبت، شارع رها نکرده مردم، بگويد برويد زير يوق کفار؟ بالاخره به مردم بايد سامان بدهند به امورشان ديگه، هرج و مرج نباشد، زندگي بکنند. بدون حکومت که نمي‌شود زندگي کرد چون «لَابُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» هم حديث شريف هست، هم يک واقعيتي است که هر کسي آن را درک مي‌کند. يک روز يک جا حکومت نباشد، نه يک روز يک ساعت، نباشد غارت و و کشت و کشتار و هرج و مرج و همه اين‌ها خواهد بود. پس اصل اين که بايد يک اداره بشود جامعه و يک کسي باشد که تنظيم بکند جامعه را، اين مسلم است. پس شارع، اين يک چيزي نيست که شارع بگويد واجب نيست؛ حرام است اصلاً کسي متصدي بشود؛ اين که نمي‌شود پس يقين داريم يک وجوبي هست. براي يک کسي وجوب دارد. حالا اين واجب آيا بر اعلم است متعينناً يا نه بر همه است؟ اگر بر اعلم باشد، مي‌شود واجب تعييني چون اعلم هميشه يک نفر است، يا اين که بر همه است پس مي‌شود تخييري؛ او انجام داده يا اين انجام داده؛ پس بنابراين اصل وجوب اين جا، ديگه نمي‌تواني بگويي من از اصل وجوب برائت جاري مي‌کنم مثل دو صورت قبل نيست؛ اين جا اصل وجوب مسلَم است. انّما الکلام در اين هست که اين وجوبي که هست، متصف به چه صفتي است و چه فصلي دارد؟ فصلي دارد که او را واجب تعييني مي‌کند آن وجوب يا فصلي دارد که او را واجب... ببخشيد واجب عيني مي‌کند يا او را واجب کفائي مي‌کند. اين هم از صورت سوم؛ همين صورت سومي که در تخييري داشتيم در کفائي هم داريم.

صورت چهارم؛

س: اين شکّ در تکليف است ديگه اين؟؟

ج: بله آقا؟

س: شکّ در

ج: در خصوصيت آن تکليف است در حقيقت، اصل الوجوب که جنس الوجوب باشد مي‌داند منتها نمي‌داند اين وجوب، وجوب عيني است بر اعلم يا وجوب کفايي است که اعلم و غير اعلم فرقي نمي‌کند؛ خطاب به همه‌ آن‌هاست که اوجدوا الحکومة، الاوجدوا حالا، مثل نماز بر ميت، تجهيز ميت، «ايها الناس جهّزوا موتاکم» به همه است ولي وجوبش هم معلوم است وجوب چيه؟ کفائي است.

س: ؟؟دوران تعيين و تخيير دارد؟

ج: بله؟

س: ؟؟

ج: آهان! اين جا! اين جا، حالا شبيه آن جا، در تخيير همين طور است چون احتمال تخيير هم مي‌دهد ديگه؛ احتمال تعيين هم مي‌دهد. اين مندرج در دوران امر بين تعيين، تخيير مي‌شود همان مبحث آن جا را دارد.

س: آقاي خوئي و اين‌ها، اين جا برائتي هستند ‌درست است؟

ج: بله؟

س: آقاي خوئي اين‌ها، اين جا به راحتي از ثلاث م؟؟‌

ج: بله، ايشان ظاهراً اين طور باشند؛ يعني حالا يک تفصيلي دارد ايشان حالا، به طور کلي نسبت نمي‌دهد.

س: استاد ببخشيد؛ اين مصداقش، اصل وجوب بايد يک از عِدل‌ها باشد.

ج: نه، ببينيد وجوب کفائي يا عيني هر دو در چه شريک هستند؟ در اصل الوجوب شريک هستند.

س: خود اين وجوب بايد يکي از عِدل‌ها باشد؟؟

ج: وجوب عِدل باشد معنا ندارد که، عِدل اشخاص هستند در کفائي، در تخييري افعال هستند. خود وجوب

س: ؟؟ چند بار که تخييري زديد گفتيد که مثل روزه براي ظهار ‌وجوب روزه را يکي از عِدل‌ها است ديگه؛ حالا نمي‌داني

ج: نه، وجوب روزه يکي از عِدل‌ها است، خود روزه،

س: خود روزه

ج: روزه يکي از عِدل‌ها است. يا روزه بگير يا ستين مسکيناً، اين دو تا؛ حالا شکّ دارد که، پس آن وقت مي‌داند که بالاخره روزه‌گرفتنش هست؛ حالا اين روزه‌گرفتن که هست، آيا آن يکي هم کنارش هست که اگر باشد اين روزه وجوبش مي‌شود وجوب تخييري يا آن کنارش نيست، پس اين وجوبش مي‌شود وجوب تعييني؛ اين در تخيير و تعيين.

اما صورت چهارمي که ما در تخيير داشتيم چه بود؟ اين بود که مي‌داند به اين دوتا، به اين دو فعل، وجوب تعلق گرفته؛ مي‌داند اگر مثلاً فلان کار را انجام داد، اين را مي‌داند که بايد يا ستين يوماً روزه بگيرد يا اطعام بکند ستين مسکينا را، اين را مي‌داند. پس اهل وجوب تخييري را مي‌داند، احتمال چهارم؛ يعني صورت چهارم اين بود که اصل وجوب تخييري را مي‌داند و مي‌داند تعييني نيست. وجوبي که اين جا هست معلوم است؛ اين هم که مي‌گوييم معلوم است مقصودمان اين است که حجت بر او قائم است. لازم نيست علم وجداني داشته باشد. مي‌داند يعني حجت دارد براي اين که اين جا يک وجوب تخييري وجود دارد منتها آن مقداري از آن که قدر متيقن است اين است که اين وجوب تخييري دو تا عِدل دارد. شکّ مي‌کند عِدل سومي هم که مثلاً «عِتْق رَقَبَة» باشد اين جا هست يا نيست؟ پس نسبت به اين که «عِتْق رَقَبَة» وجوب تخييري دارد يا ندارد شکّ دارد. اگر اين هم طرف آن وجوب باشد؛ يک عِدلي از آن‌ها باشد و اين وجوب تخييري ما سه عِدلي باشد «عِتْق رَقَبَة» هم وجوب تخييري دارد. اگر نه، آن وجوب تخييري که ما حجت بر آن داريم دو عِدلي باشد پس بنابراين ديگه اين «عِتْق رَقَبَة» وجوب تخييري ندارد. حالا اين جا حالا بايد فقيه چه کار بکند؟

اين صور ستّه را اگر شما خودتان بدون مراجعه به کلمات، با داشته‌هاي خودتان محاسبه کنيد و بگوييد چيه؟ بعد به کلمات مراجعه کنيد خيلي عالي است. اين از همان‌هايي است که مي‌گويند اين‌ها ويتامين ث اجتهاد است. يعني اين قوه تفريع فرع بر اصل را در انسان تقويت مي‌کند که انسان، و يکي از کارهاي خوب همين است که انسان وقتي يک مقداري ديگه درس‌ها و بحث‌ها و اين‌ها را ديد، مسائل را خودش بنشيند محاسبه بکند قبل از مراجعه به کلمات فقها، با داشته‌هاي خودش مسئله را محاسبه بکند، بعد بنويسد. بعد مراجعه به کلمات فقها بکند. اين جا چون خوب خودش تصميم گرفته و حل کرده مسئله را، بعد به کلمات که مراجعه مي‌کند اگر ديد آن‌ها اشکال‌هاي واضح به عرضش کردند خوب ياد مي‌گيرد که آقا من کجاها را اشتباه مي‌کنم؟ اين تصحيح مي‌شود. اگر که ديد که نه، خودش حل کرده، آن حرف‌ها اشکال دارد.

س: چه بهتر.

ج: اين جا ديگه، اينجاست که مي‌گويد يا مثلاً، اينجاست که خدا بايد آدم را حفظ بکند ديگه که غرور نگيرد او را يا أنا رجلٌ نداشته باشد. بالاخره اين‌ها به فرض، همين چيزي که بلد شدي به فرض آن چيزهايي است که آن‌ها ياد دادند. حالا يک جا ممکن است يکي اشتباه بکند. يک بزرگي هم ممکن است يک جا اشتباه کند که معصوم نيست.

 حالا همين تصويري که ما در واجب تخييري داشتيم، در واجب کفائي هم عين همين تصوير وجود دارد. يعني مثلاً مي‌داند اين کار به نحو وجوب کفائي بر رجال لازم است. به نحو وجوب کفائي بر رجال لازم است که اداء شهادت بکنند، يا عده‌اي تحمل شهادت کردند در يک واقعه‌اي، الان لازم است. «وَ لا يَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا» (بقره/282) وقتي دعوت مي‌کنيد بياييد شهادت بدهيد، اگر خبر دارد، اطلاعات دارد، نبايد إباء کند. اين نسبت به مردها مسلم مي‌داند واجب کفائي است، عيني نيست براي يک مرد خاصي، واجب کفائي است؛ کساني که تحمل شهادت کردند اطلاع دارند اما آيا شکّ مي‌کند بر زن‌ها هم اگر اطلاع دارند، لازم است که اگر بر آن‌ها هم يعني اين وجوب براي آن‌ها هم باشد اگر آن‌ها رفتند ديگه بر من لازم نيست. پس بنابراين در اين که اين خطاب فقط متوجه مردان، اين خطاب چي؟ کفائي، کفائيت آن را مي‌داند. در اين که اين خطاب «لا يَأْبَ الشُّهَداءُ» که از آن وجوب اداء شهادت در مي‌آيد، مي‌داند کفائي است. بر يک شخص خاصي متعيناً نيست. وجوبش کفائي است بر کساني که اطلاع دارند منتها نمي‌داند غير از مردان، بر زن‌ها هم شامل مي‌شود اين وجوب کفائي؟ که اگر بر آن‌ها هم شامل بشود نتيجه‌اش اين است که اگر آن‌ها هم رفتند اين شهادت را دادند ديگه از مردان ساقط است. اگر نه، اين شامل آن‌ها نمي‌شود؛ آن‌ها بروند شهادت بدهند، هيچ قيمتي ندارد، ارزشي ندارد، بايد مردها بروند شهادت بدهند؛ پس بنابراين عين آن جا که تخييري داشتيم در اين هم وجوب دارد. پس اين هم صورت چهارمي بود که ما در آن جا داشتيم و در اين عينش در کفائي هم مي‌آيد. اين‌ها را که عرض مي‌کنم براي اين است که اين بزرگاني که بعض اين صور را ذکر کردند؛ وقتي به کفائي مي‌رسند ديگه اين مقطع انقسامات را آن جا نمي‌آورد. شايد اتکاءاً براي اين نباشد که آن جا فرمودند ديگه اين جا تکرار نفرمودند ولي ما بايد اين را در ذهن‌مان توجه داشته باشيم که عين آن انقسامات، عين آن تشقيقات که آن جا هست، اين جا هم هست و بايد اين جا را روي يک موازين خودش ما محاسبه کنيم، آن جا هم روي موازين خودش، مبنا ببينيم چيه؟ مبنايي که داريم.

 اما صورت پنجم که آن جا داشتيم، اين جا هم داريم؛ اين پنج و شش را هم بايد بگويم آقاي چيز ديگه؛ چون ديگه بماند تکرار نکنيم.

صورت پنجم اين است که، (آقاياني که حالا درسي چيزي دارند، آزاد هستند که)، صورت پنجم اين است که مي‌داند تکليف به اين دو فعل تعلق گرفته؛ مي‌داند به اين تعلق گرفته چون در مثلاً يک روايتي ديده حضرت فرموده «أَطْعَمَ سِتِّينَ مِسْكِينا» يک روايت هم ديده که حضرت فرموده است که «صُمَ سِتِّينَ يوما» پس مي‌داند به ستين يوماً امر تعلق گرفته، به اطعام ستين فقيراً و مسکيناً امر تعلق گرفته، منتها يک اجمالي در اين روايات است که نمي‌تواند بفهمد که اين حالا، اين تعييناً اين واجب است، اين هم واجب است، دوتا واجب به گردنش دارد مي‌آيد؟ يا نه اين‌ها واجب‌هاي تخييري است، امام يک عِدل آن را در آن عبارت‌شان فرمودند، يک عِدل آن را در اين عبارت‌شان فرمودند. پس اصل اين که به اين فعل وجوب تعلق گرفته و امر تعلق گرفته حجت بر آن دارد. اصل اين که بر اين هم تعلق گرفته حجت بر آن دارد. ولي چون اجمال وجود دارد و امثال اين‌ها، براي او روشن نيست که اين دو تا وجوب تعييني است که هر دو را بايد انجام بدهد يا نه؟ اين‌ها وجوب تخييري است، اين‌ها عِدل‌هاي هم هستند که يکي از دعواي ائمه(ع) اين است که گاهي همه عِدل‌ها را با هم ذکر نمي‌کنند. يک عِدلش را به او مي‌گفته، يک عِدلش را به او فرموده، از اين باب که داريم ديگه در ادله، پس بنابراين اصل الوجوب مي‌داند. اين که اين وجوب را هم روي آن فعل رفته هم روي اين فعل رفته، مي داند. آن را که نمي‌داند و موجب شکّ اوست، و موجب شده شکّ در تخييري بکند، اين‌ هست که آن‌ها يک اجمالي دارند، نمي‌فهمد که اين‌ها تعييناً اين واجب است، اين واجب است يا تخييراً؟ حالا عين همين در کفايه مي‌آيد. مي‌داند اگر کسي به يک جماعتي سلام کرد، بر آن جماعت واجب است ردّ تحيت و ردّ سلام بکند ولي نمي‌داند. اين وجوب، تعييني است؟ عيني است؟ تعييني غلط است. عيني است، بر هر فردي از اين جماعتي که «سَلِّمْ عَلَيْهِم‏» چون بر همه سلام کرده، همه بايد بگويند و عليکم السلام، يا نه، يکي از اين جمع، واجب کفائي است که يکي از اين‌ها جواب بدهد.

س: ؟؟ فرقش با مورد دوم؟

ج: بله؟

س: فرق اين مورد با مورد دوم

ج: دوم؟ دوم آن جا اصلاً علم نداشتيم به اين که يک تکليفي هست.

س: مورد سوم.

ج: با سوم؟

س: سوم هم احتمال عدم وجوب داشت

ج: بله، دقت کنيد، ديگه الان من را نبريد آن جا؛ فرقش واضح است.

پس بنابراين در اين جا اين است که، در اين پنجم اين هست که يک تکليفي بر اين و تکليف بر آن براي او چيه؟ واضح است. ببين اين مسلم است اما در اثر يک اجمالي نمي‌داند به چه شکلي است؟ پس بين اين تصويري که در تخييري داشتيم در اين جا هم چه طور است؟ داريم.

ششمين تصويري که در تخييري داشتيم چه بود؟ اين بود که يک امري بر او واجب است. اين را مي‌داند. مي‌داند اگر فلان‌کار را هم انجام بدهد، اين وجوب اين ساقط مي‌شود. اين ديگه بر او لازم نيست، اما نمي‌داند سرّ اين کار چيه؟ سرّش اين است که آن عِدل اين است و وجوب تخييري است و چون وجوب تخييري اين عِدل را آورده، ديگه آن عِدل وجوبش ساقط مي‌شود يا نه؟ اين وجوبش تعييني است اما آن امر غير عِدل غير واجب، چه مي‌شود؟ و مستحب يا حتي گاهي مباح، مُسقط واجب است. اين است. در واجب کفائي هم اين همين قابل تصوير است که مي‌داند اگر اين کار الان به گردن اين گروه يا من آمده؛ مي‌دانم اگر ديگران آن کار را انجام بدهند از من ساقط مي‌شود اما حالا چرا ساقط مي‌شود؟ چون اين وجوبش کفائي است که ساقط مي‌شود يا نه، وجوبش کفائي نيست؛ اين وجوب تعييني بر من داشته، عيني بر من داشته اما انجام آن مُسقط است. مثلاً مي‌داند اداء زکات مالش برايش واجب است. اداء خمس مال فاضله بر مؤنه‌اش بر او واجب است. اين را مي‌داند. اين را هم مي‌داند که اگر يک کسي بيايد به عنوان خمس اين مال، خمسش را بدهد يا زکاتش را بدهد از مال خودش، اين ديگه از گردن اين ساقط مي‌شود اما آيا وجه آن چيه؟ وجه آن اين است که وقتي مال زکوي شد، بايد يکي از مکلفين زکات اين را بدهد. چه خود مالک چه غير مالک، يا نه، به خاطر اين که فقط وجوب تعييني بر مالک دارد اما اگر کسي تبرّع کرد، از گردن اين ساقط مي‌شود.

س: واقعيت است اين مسئله ؟؟

ج: بله

س: اگر يکي ديگه آمد خودش داد، از گردن من

ج: بله، تبرّع اگر کرد، اين حرف، اين هست، مطرح است در کتاب خمس مطرح است ديگه؛ اگر کسي حالا اين بدهکار است ديگه، اين واجب است که ادا کند، دوتا مطلب هست در باب خمس، يکي به حکم وضعي است، يکي به حکم تکليفي، ادا بايد بکند. آن آقا آمد تبرّع کرد، گفتند آقا مثل اين است که دين، يک کسي به گردنش دين است، يکي کسي آمد براي خدا دين او را ادا کرد. ديگه بر او واجب نيست؛ خمس هم همين جور است. زکات هم همين جور است. پس بنابراين اين هم يک مثالش، عين اين در کفائي و در تخييري هست. پس صور ستّه‌ي آن جا اين جا هم هست و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمين.

**پايان**